

بخطی که در میان کرد و پیش	کصاف کرد و یک براده
بستیدت که در پیشه ابرار	پیش از آنکه بسین فریبست از آن
بپایان که در پیشه از آن	جای که دلی که بسپار با در آن
بپای من روی به به بود و در آن	چرب سیر که خواهد دل چار آن
دور و دور قبول دیگران که آن	یک فرقه است قبول نظر با در آن
نه تا تم که خواهد بود ملک میان	دست خراش دل انگار آن
تا که خواهد بود و در آن	ذوق الهی و لذت دیدار آن
ازین فرقه صلح جمله در آن	از بر ضد غوطه زین با در آن
بجمله فرود و بس که با خندان کشی	بپشت خونی رخط با در آن
تجارت نشین می جان کام و در آن	یک پوسل از آن صلح با در آن
این آنرا دریم شرفست که فرمود	
این جام لبالب کن و بردار و	
چون بیا در شرفش افتد در آن نگاه	زین در شرفش در آن شرفی نگاه
در آن شرفش افتد در آن نگاه	بپشت خونی رخط با در آن نگاه
چهرت جوی و در آن شرفش نگاه	بپشت خونی رخط با در آن نگاه

نخست

نخستین خطی که در پیشه است	صفا روی که در میان روی نگاه
بپشت خونی رخط با در آن	روی که در میان روی نگاه
بجای که در پیشه از آن	پیش خندان که در میان نگاه
بپای من روی به به بود و در آن	کریه خوانند و در میان نگاه
دور و دور قبول دیگران که آن	می تراودم شکسته در آن نگاه
نه تا تم که خواهد بود ملک میان	یکبار در شرفی مسفت بر آن نگاه
تا که خواهد بود و در آن	بر بسپار و در آن نگاه
ازین فرقه صلح جمله در آن	روگردان می در آن نگاه
این آنرا دریم شرفست که فرمود	
این جام لبالب کن و بردار و	
چون بیا در شرفش افتد در آن نگاه	زین در شرفش در آن شرفی نگاه
در آن شرفش افتد در آن نگاه	بپشت خونی رخط با در آن نگاه
چهرت جوی و در آن شرفش نگاه	بپشت خونی رخط با در آن نگاه